

مهمان ایران

زهرا پورفخرایی



امروز ما یک میهمان ویژه داریم! حالا شاید برایتان سوال پیش بیاید که چه مهمانی؟ خوب راستش از شش ماه پس قرار بود دختر خاله ام بیاید خانه ی ما، یعنی کلا قرار است که بیاید ایران زندگی کند. مادر او که می شود خاله ی من دانشمند است و می خواهد با این اکسیرهایی که می سازد

دنیا را نجات دهد. هیچ کس هم حرفش را باور نمی کند! بگذریم! یک روز مادرش یک اکسیر جوانی ساخت و به کل اعضای خانواده داد تا بنوشند و جوان شوند، چند ساعت بعد ناگهان پوستشان سبز شد، مردمک چشم شان بزرگ و بزرگتر می شد و دست و پایشان کوچک و کوچک تر و سرشان همین طور گرد و بزرگ! به نظر شما تبدیل به چه چیزی شده بودند؟ بله! شده بودند آدم فضایی! شاید باورتان نشود ولی خودم با چشم های خودم دیدم! به خاطر همین هم تصمیم گرفتند به فضا سفر کنند، خوب به هر حال آدم فضایی هستند و باید در آنجا زندگی کنند. اول می خواستند به زحل بروند تا زندگی کنند، ولی بعد دیدند اجاره خانه در زحل خیلی زیاد است چون که خیلی شیک است و یک سرسره ی بزرگ دارد! رفتند سراغ مریخ که خیلی شلوغ بود و جا نداشت. عطارد قیمت خیلی خوب و ارزانی داشت ولی خوب به خورشید خیلی نزدیک بود و به همین دلیل خیلی گرم بود

خلاصه رفتند و بار و بندیل خود را بستند تا به عطارد بروند. گفتم که آنجا خیلی گرم است به همین خاطر پوستشان سبز تیره است. البته بگویم که دختر خاله ام در مالزی به دنیا آمده و چیزی از ایران ما نمی داند. برای همین مادرم برای ما هواپیمای اختصاصی گرفت تا بتوانیم به سراسر ایران عزیزمان سفر کنیم و چیزهای جدیدی کشف کنیم.

کم کم قرار است برسند، خیلی ذوق زده ام! می خواهم برایتان بگویم که قرار است چکار کنم، اول با ماشین برقی می خواهم او را در تهران برگردانم، مثلاً اول او را به برج میلاد می برم و درباره اش با او حرف می زنم و با هم به جاهای تفریحی اش می رویم و در آخر از دستگاه های خوراکی فروشی که به هر خوراکی یک فنر ماریپیچ بزرگ دارد و



وقتی پول خوراکی را حساب میکنی آن فنر کمی می چرخد و خوراکی می افتند و باید از پایین دستگاه برش داری، خوراکی می خوریم و می خوریم. حالا که کارمان در برج میلاد تمام شد به پارک لاله میرویم و بعد با هواپیما از تهران خارج می شویم و یک راست می رویم جزیره قشم. از جاهای دیدنی و تفریحی قشم برایش می گویم.

تا کمی یا این جزیره زیبا آشنا شود. مثلاً درباره ی دره ی ستارگان، دریای تمیزش، صدف ها، مراکز خرید و..... برایش می گویم

بعد هم باهم به یکی از بازارچه های بزرگ قشم می رویم، مثل سیتی سنتر و ستاره ی قشم. اول به سیتی سنتر می رویم و در شهربازی اش تا صبح ماشین تصادفی بازی می کنیم و بعد به پاساژ ستاره ی قشم می رویم و برای خودمان اسباب بازی می خریم. حالا به شیراز می رویم در آنجا هزاران تا جای دیدنی هست، مگر نه؟ از تخت جمشید شروع می کنیم، خودم هم قبلاً با خانواده به شیراز سفر کرده ام و به تخت جمشید رفته ام، من وقتی به ستون های که از جنس سنگ است نگاه می کنم، با خودم می گویم ای خدای بزرگ! اینجا با این همه ستون چه عظمتی داشته است و چقدر در آنجا طلا و جواهر بوده است! حالا به آرام گاه سعدی می رویم، بعد از شیراز به مشهد می رویم، اول از همه به حرم امام رضا علیه السلام می رویم و حاجت هایمان را به امام رضا ی عزیزمان می گوئیم، بعد به مسجد گوهر شاد می رویم و دعا و نماز می خوانیم و آخر هم از این غرفه های کوچک نان رضوی، کیک و نان می خریم و از مغازه های نزدیک حرم که تا صبح باز هستند، برای پدر و مادرمان سوغاتی هایی مثل زعفران می خریم. فردایش به سرزمین موج های آبی می رویم و خوش می گذرانیم، حالا به تهران برمی گردیم و استراحت می کنیم ولی هیچ کدام از این کارها را نمی توانیم انجام بدهیم، چون مثل اینکه یک شهاب سنگ بزرگ به موشک خاله ام اینها خورده است و آنجا مرده اند.... تا دیدار بعدی خدانگهدار.